

## دگرگونی موقعیت نخبگان فرهنگی و اجتماعی دوره تیموری هرات در روزگار صفوی

مقصودعلی صادقی گندمانی\*

علیرضا کریمی\*\*

مرتضی دولت آبادی\*\*

### چکیده

برآمدن سلسله صفویه، در زمینه‌های گوناگون تغییرات و تحولات گسترده‌ای پدید آورد؛ به‌ویژه آن که دامنه تأثیر و بازخورد این تحولات و تغییرات به بیرون از قلمرو صفویه نیز کشیده شد. این امر، در ایجاد یا تقویت و تشدید تحولات و رویدادهای دیگری اثر گذاشت. در این میان، خراسان و به‌ویژه مرکز آن، شهر هرات، در شرایط خاصی قرار گرفت. این امر را به‌ویژه آشکارا می‌توان در زندگی، عملکرد و واکنش دهها نخبه فرهنگی و اجتماعی‌ای دید که همه پرورش‌یافتگان فضا و جو اجتماعی و فرهنگی دوره تیموری و البته پایتخت آن، هرات بودند. در جستار حاضر براساس

\* مقصودعلی صادقی گندمانی، دانشیار گروه تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.  
m\_sadeghi@modares.ac.ir

\*\* دانشیار گروه تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه تبریز، ایران. alireza\_karimi\_46@yahoo.com

\*\*\* دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)  
mortazadowlatabadi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۸



روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش پرداخته می‌شود که تغییرات عمده اجتماعی و فرهنگی ایجادشده در خراسان تحت حاکمیت صفویان چه بوده است؟ وضع اجتماعی و فرهنگی حاکم بر قلمرو حکومت‌های نزدیک به خراسان مانند ازبکان، بابرین، ارغونیان، جامان سند و دیگر ایالات صفوی چگونه بوده است؟ و سرانجام آن که مجموعه این عوامل چه تأثیری بر زندگی، عملکرد و واکنش نخبگان دوره تیموری هرات داشته است؟ یافته‌ها مویدها آن است، نخبگان یادشده در روزگار صفوی، محیط اجتماعی خود را بسیار متفاوت با دوره قبل دیدند تا آنجا که تحت تأثیر مسائلی چون ثبات و آرامش؛ حمایت علمی و فرهنگی؛ جذب در ساختار اداری، یکی از دو راه باقی ماندن در هرات یا مهاجرت را برگزیدند. این گزینش می‌توانست با مقایسه و سنجش دافعه‌ها و جاذبه‌های مبدأ و مقصدهای گوناگون صورت پذیرد؛ چرا که وضع جغرافیایی خاص آن روز خراسان به شبه‌جزیره‌ای می‌مانست که به قلمرو بابرین، ارغونیان، جامان سند، ازبکان و دیگر ایالت‌های صفوی محدود می‌شد.

**کلیدواژه‌ها:** نخبگان اجتماعی و فرهنگی، دوره تیموری، هرات، صفویه

### ۱. مقدمه

سقوط بازماندگان سلطان حسین بایقرا (حک: ۸۷۳-۹۱۱ق/۱۴۶۸-۱۵۰۵) در ۹۱۳ه.ق به- وسیله ازبکان، خراسان را به جزئی از قلمروی بزرگتر تبدیل کرد. این وضعیت با شکست ازبکان از صفویه در ۹۱۶ه.ق ادامه یافت؛ اما دامنه تغییرات و دگرگونیها تنها به این مسأله محدود نشد؛ حکومت نوظهور، داعیه مذهبی داشت و برای تحقق سیاستها و اهدافش در زمینه‌های گوناگون از نیروی قبایل قزلباش بهره می‌برد، امری که خود با گذشت زمان مسائلی پدید آورد؛ افزون بر این، توسعه روزافزون قلمرو و داعیه مذهبی بر روابط و مناسبات صفویه با حکومت‌های همسایه اثر می‌گذاشت. هرچند این مسائل برای همه ایالات و سرزمینهای صفوی عمومیت داشت و تنها مختص به خراسان و مرکز آن شهر هرات نبود؛ اما موقعیت جغرافیایی خاص خراسان و همسایگی آن با قلمرو بابرین، ارغونیان،

ازبکان و جامان سند، گذشته اجتماعی، فرهنگی و سیاسی متفاوت در دوران تیموری و اثرات مستقیم و بی‌واسطه نوع روابط و مناسبات صفویه با حکومت‌های همسایه به‌ویژه ازبکان و دیگر عوامل، ناگزیر تغییرات و دگرگونی‌هایی چنان متفاوت پدید آورد که در شکل‌گیری فضای نوین اجتماعی و فرهنگی خراسان و هرات به شدت اثر گذاشت و به‌ویژه به گونه‌ای آشکار، خود را در زندگی و کارنامه نخبگانی که تربیت‌یافته دوره تیموری هرات بودند، به رخ کشید.

گی روشه در کتاب *تغییرات اجتماعی* ضمن بررسی و نقد مفهوم نخبه (Elite) از دیدگاه کسانی چون ویلفرد پارتو، موسکا و رایت میلز و براساس نظریات آنان، درباره اصطلاح نخبگان چنین می‌گوید: «اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند، یا به‌وسیله تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا به‌وسیله ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه-ای موثر واقع می‌شوند.» (روشه، ۱۳۶۸: ۱۵۳) پارتو نخبگان را به دو طبقه «نخبگان حاکم متشکل از افرادی که مستقیماً و یا به طور غیرمستقیم نقش قابل ملاحظه‌ای در حکومت ایفا می‌کنند و دیگری نخبگان غیرحاکم مرکب از مابقی نخبگان» تقسیم می‌کند. (باتامور، ۱۳۷۱: ۳-۴) البته باید یادآور شد که طبقه‌بندی نخبگان بسته به نگاه و رویکرد کسانی که آنان را موضوع مطالعه خود قرار داده‌اند، متفاوت باشد، چنان که ماری کولابینسکا ضمن به کار گرفتن طبقه‌بندی‌ای همانند پارتو به شیوه‌های بسیار دیگری نیز در طبقه‌بندی نخبگان قائل است. (همان، ۴) بنابراین به نظر می‌رسد که نخبگان مورد مطالعه در جستار حاضر را بتوان در طبقه‌بندی شش‌گانه‌ای که روشه ارائه کرده است، قرار داد؛ چرا که این نخبگان، طیف گسترده‌ای چون شاعران، ادیبان، خوشنویسان، نقاشان، موسیقیدانان، عالمان و مدرّسان علوم معقول و منقول را تشکیل می‌دهند و البته نخبگان دیگری نیز هستند که ضمن تعلق به دست‌کم یکی از گروه‌های نام‌برده، در امور مربوط به حکومت نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشته‌اند. روشه بر مبنای دو ملاک اتوریته (Autorite) (حاکمیت یا اقتدار) و نفوذ (Influence) افزون بر مسئله حاکمیت و نخبگان مربوط به آن، به طبقات

دیگری از نخبگان که در امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی موقعیت ممتازی دارند نیز نظر ویژه‌ای داشته و طبقه‌بندی شش‌گانه‌ای شامل نخبگان سنتی و مذهبی، تکنوکراتیک، مالکیت، کارizmائی، ایدئولوژیک و سمبولیک ارائه داده است. (روشه، ۱۳۶۸: ۱۵۳-۱۵۸)

### ۱،۱ بیان مساله

وضع و شرایط مطلوب خراسان و هرات در سده نهم به‌ویژه در دوران سلطان حسین بایقرا در پیدایی نسلی از نخبگان اثر گذاشته بود که دست‌کم در یکی از زمینه‌های ادب، علوم و هنر ورود و تسلط داشتند (صفا، ۱۳۶۹: ج ۴، ۹-۱۰) و از این راه توانسته بودند حتی در حوزه سیاست وارد شده و از سوی حکومت به مناصبی گماشته شوند؛ چرا که از جمله عادات سلطان حسین «آن بود که زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان می‌پرداخت و همواره چهارپنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک می‌ساخت.» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۲۸) و یا به علت جایگاه فرهنگی با دربار و صاحب‌منصبان حکومتی، ارتباط نزدیک یافته و در رتق‌و‌فتق امور طرف مشورت قرار بگیرند و بسیاری دیگر در سالهای باقی‌مانده حکومت تیموریان در سده دهم و همچنین در دوران حکومت شیبک‌خان ازبک به دو دسته پیشگفته پیوندند. این نخبگان طیف گسترده و بسیار متنوعی را شامل می‌شدند که در مسائلی چون زادگاه، پیشینه خانوادگی، زمینه فعالیت و جایگاه اجتماعی متفاوت از هم بازشناخته می‌شدند؛ در واقع، برخی در آغاز سده دهم، سالهای بسیاری در اعتبار و شهرت عمر گذاشته بودند و برخی علم‌اندوزان هنرمندانی بودند که ده‌ها بعد به شهرت و اعتبار دست می‌یافتند. در جستار حاضر براساس روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به سئوال‌های زیر هستیم:

- تغییرات عمده اجتماعی و فرهنگی ایجادشده در خراسان تحت حاکمیت صفویان چه بوده است؟

- وضع اجتماعی و فرهنگی حاکم بر قلمرو حکومت‌های نزدیک به خراسان مانند ازبکان، باریان، ارغونیان، جامان سند و دیگر ایالات صفوی چگونه بوده است؟

- مجموعه این عوامل (جاذبه‌ها و دافعه‌های مبدأ و مقصد) چه تأثیری بر زندگی، عملکرد و واکنش نخبگان دوره تیموری هرات داشته است؟

چنین به نظر می‌رسد که این نخبگان در روزگار صفوی محیط اجتماعی و فرهنگی خود را بسیار متفاوت با دوره پیشین یافتند. در این زمان، ثبات و آرامش نسبی دوره تیموری در اثر جنگهای متعدد صفویان و ازبکان از میان رفته بود و در نتیجه دیگر حمایت علمی و فرهنگی لازم از این نخبگان به عمل نمی‌آمد؛ افزون بر این، سیاست مذهبی صفویان نارضایتی‌هایی در پی داشت. همچنین، جذب شدن در ساختار اداری به‌عنوان هدف و غایتی که بسیاری از نخبگان پیش چشم داشتند با دشواری‌هایی روبه‌رو شده بود. مجموعه این مسائل از یک سو و از سوی دیگر نزدیکی به قلمرو حکومت‌هایی مانند ازبکان، بابریان، ارغونیان و دیگر ایالت‌های صفوی و مقایسه و سنجیدن جاذبه‌ها و دافعه‌های گوناگون میان مبدأ و مقصد، بسیاری از نخبگان را سرانجام متقاعد ساخت که از هرات مهاجرت کنند.

درباره پیشینه پژوهش بایستی گفت که نویسندگان و پژوهشگران بسیاری در مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتابهای خود به مسائلی چون زندگی شاعران، عالمان و عارفان مهاجر به دیگر سرزمینها؛ روابط سیاسی و فرهنگی ایران، هند و سرزمینهای فرارود؛ شهر هرات؛ و برآمدن صفویه و غیره پرداخته‌اند و اطلاعات سودمندی به دست داده‌اند؛ اما اثری که به طور مشخص بتوان در آن به اطلاعات و آگاهی‌هایی درباره نخبگان هراتی دوره تیموری در روزگار صفوی دست یافت، در میان این آثار دیده نمی‌شود؛ برای نمونه در دو مقاله ولی دین‌پرست «نقش ایرانیان مهاجر در آناتولی با تاکید بر دوره تیموری و اوایل دوره صفوی» و «نخبگان ایرانی و فعالیت‌های علمی و فرهنگی آنان در عثمانی (قرن نهم و دهم هجری)» به‌رغم محدوده زمانی یکسان با جستار حاضر، شاید گستره جغرافیایی بسیار وسیع مورد مطالعه، مانع توجه به نخبگان هرات شده است. مقاله «بررسی جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان» از معصومه سمائی دستجردی و دیگران نیز چنان که از عنوان پیداست تنها مربوط به دوران تیموری و البته فقط به هنرمندان و صنعتگران پرداخته است. در مقالاتی مانند «هرات دوره تیموری» از ابوالحسن فیاض انوش و «تأثیر ثبات فرهنگی

هرات عصر تیموری بر پیشرفت اهل ادب و هنر (مطالعه موردی نورالدین عبدالرحمن جامی)» از مصطفی لعل شاطری و رحیم جوان لاجی نیز تنها به وضع هرات در دوره تیموری و جامی پرداخته شده است. در پایان‌نامه «هنر و قدرت در عصر صفوی» از میمنت حسن‌شاهی نیز موضوع و گستره پژوهش به گونه‌ای است، که مجال دقیق شدن بر زندگی و عملکرد هنرمندان هرات دوره تیموری در عصر صفوی فراهم نیامده است. فرهنگ ارشاد نیز در کتاب *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند* به پدیده مهاجرت از سده ۸ تا ۱۸ میلادی پرداخته و تنها در فصلهای ۵ و ۷ از جاذبه‌های هند، و طیف گسترده مهاجران بحث می‌کند. بدین‌سان تا آنجا که جستجو شد- اثری که بتوان در آن شاهد پرداختن به همه مسائل مطرح شده در جستار حاضر بود، پیدا نشد؛ بنابراین انجام پژوهش حاضر ضرورت می‌یابد.

## ۲. تحولات و رویدادهای موثر بر مهاجرت و اقامت نخبگان

از آنجا که بسیاری از نخبگان در دوره صفوی به مهاجرت می‌پردازند، به نظر می‌رسد که این پدیده و البته نقطه مقابل آن اقامت (به عبارت درست‌تر باقی ماندن در هرات) می‌تواند مدخل مناسبی برای ورود به بحث تأثیر تحولات و رویدادهای درونی و بیرونی، و شناسایی جزئی‌تر و دقیق‌تر این تأثیر بر زندگی نخبگان باشد؛ بر این اساس، نگارنده از طریق اعمال مقایسه‌هایی میان وضع مهاجران و مقیمان، وضع نخبه پیش و پس از مهاجرت، و سرانجام مقایسه‌ای کلی‌تر میان مبدأ و مقصد و در واقع در نظر داشتن مجموعه‌ای از جاذبه‌ها و دافعه‌ها در مبدأ و مقصد، مجموعه تحولات درونی و بیرونی را در قالب عنوانهای ذیل قرار داده و تأثیر آنها را بر زندگی، عملکرد و واکنش نخبگان بررسی کرده است:

- از دست رفتن ثبات و آرامش؛

- حمایت علمی و فرهنگی؛

- جذب در ساختار اداری؛

- نارضایی از تسلط صفویه.

## ۱,۲ از دست رفتن ثبات و آرامش

با شروع تسلط صفویه بر هرات، آنچه بیش از همه ثبات و آرامش پیشین را دستخوش تغییرات و تحولات گسترده ساخت، دو عامل سیاست مذهبی، و کشمکش و جنگهای طولانی با ازبکان بود.

## ۲.۱.۱ نارضایی از سیاست مذهبی

درباره وضع مذهبی هرات در آستانه تشکیل دولت صفوی چنین اظهار نظر کرده‌اند که بسیاری از مردم «شیعه دوازده‌امامی بودند؛ سایرین نیز سنّیان دوازده‌امامی بودند که در عین علاقه به دوازده‌امام، از رفض و انکار و سب صحابه متنفر بودند. این قبیل سنّیان، هم مقتل - خوانی می‌کردند، و هم در کتابهایشان از فضایل دوازده‌امام و ولایت آنان سخن می‌گفتند. آنان از نظر روحی و فکری، شیعه و صوفی، اما در عمل و فقه تابع مذهب ابوحنیفه بودند، اعتقاد به صحابه و خلفای نخستین داشتند و سب آنان را به عنوان رفض محکوم کرده بلکه حکم تکفیر کسی را که سب کند، بعید نمی‌دانستند» (جعفریان، ۱۳۷۹: ج ۱، ۶۶) با وجود این، اعتقاد به تسنن در هرات از چنان جایگاهی برخوردار بوده است که در واقعه تلاش برای رسمیت بخشیدن به تشیع در اوایل سلطنت سلطان حسین بایقرا (۵۱۷۳ق.) - صرف نظر از موافقت یا مخالفت او - اندیشه برانداختن نام خلفای راشدین و آوردن نام دوازده‌امام (ع) عملی نشده است. (اسفزاری، ۱۳۳۸: ج ۲، ۳۲۸-۳۳۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۴، ۱۰۲۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۳۶) اما وقتی در ۹۱۶ه.ق هرات به تصرف حکومتی درآمد که اعتقاد به تشیع یکی از وجوه اصلی امتیاز آن شناخته می‌شد، دیگر مجال برای جمعی که از «متعصبان مذهب حنفی» بودند و چندان اعتبار داشتند که بتوانند برای سلطان حسین «در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه» جلوگیری کنند، باقی نماند. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۳۶) حکومت صفوی در این باره، تساهل و تسامحی نشان نمی‌داد و این، البته با توجه به عملکرد صفویه از ۹۰۷ه.ق به بعد گوشزد موافق و مخالف بود؛ چنان که گزارشها نیز مؤید آن است؛ پس از جنگ مرو، وقتی فتحنامه شاه اسماعیل به هرات رسید و مردم و بزرگان شهر به پیشوایی شیخ الاسلام احمد تفتازانی (م. ۹۱۶ق) در مسجد جامع گرد آمدند، از خواننده فتحنامه، زین‌الدین زیارتگاهی خواسته شد که سب و لعن کند (امینی

هروی، ۱۳۸۳: ۳۴۸-۳۴۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۱۴-۵۱۵) تفتازانی در پاسخ به نگاه او گفت: «فتنه میانگیز و خون خلائق را مریز و هرچه می‌گویند بگوی.» (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۲، ۲۴۸) این خواسته برآورده شده یا نشده، زیارتگاهی در مسجد به قتل رسید و بدنش را در بازار سوزاندند. (ابن‌خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۳۷) نوشته‌های واصفی که خود شاهد این ماجرا و وقایع پس از آن بوده است، نشان‌دهنده وضع خطرناک شهر در این زمان است: «میرشانه- تراش رافضی مشهوری بود، در لعن اصحاب صوتی بسته بود در آهنگ عراق و قریب هزار کس به وی جمع شده بود و آن صوت را می‌گفتند و هر کس به ایشان همراه می‌شد او را مجال برگشتن نبود و هر زمان سر بر نیزه می‌گذرانیدند.» (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۲، ۲۵۰) این وضع خشونت‌بار چندی بعد به قتل تفتازانی نیز منجر شد؛ او در برابر بی‌احترامی صدر شاه‌اسماعیل، سخنانی در بی‌اعتباری دنیا و غیره بر زبان رانده بود و صدر «این سخنان را از روی قصد با ضمیمه‌یی مخالفت مذهب معروض داشته در ضمن آن گفته باشد که مادام که او در حیات باشد این مذهب ترویج‌پذیر نیست.» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۵۹) بدین ترتیب، یکی از بزرگترین نخبگان هرات که در تفسیر، حدیث و فقه «بی‌شبه و بدل» و نزدیک به سی سال عهده‌دار منصب شیخ‌الاسلامی بود، کشته شد. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۳۳) و اما آتش تعصب و خشونت که بدین‌سان برافروخته شده بود، از سوی جناحی دیگر برافروخته‌تر می‌شد؛ در ۹۱۸ه.ق وقتی تیمورسلطان ازبک بر هرات مسلط شد، گروهی از اهل سنت مجالی برای دشمنی با شیعیان یافتند. امینی، عمق فاجعه و درواقع پیامدهای ناگوار از میان رفتن روحیه تساهل و تسامح را در دوران پس از ۹۱۶ه.ق به تصویر می‌کشد: جمعی که «در زمان شاهی تفوق و مجال برائت نداشتند، علم مخاصمت فرقه شیعه یا متهمان آن مذهب افراشتند و خون جمعی را به خاک انباشتند.» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۹۲) هرچند این آتش با یادآوری پیامدهای ناگوار آن به تیمورسلطان خاموش شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۳۳) اما، برگرداندن شرایط پیشین دیگر میسر نبود؛ چنان که این معنا را آشکارا می‌توان در ۹۳۶ه.ق که هرات در تصرف ازبکان بود، دید؛ این بار، دیگر نشانی از منع حاکم ازبک، عبیدالله‌خان (۹۳۹-۹۴۶ق/ ۱۵۳۳-۱۵۳۹) در میان نبود؛ در نتیجه، بازار اتهام و طمع گرم شد



و «بسا مردم سنی مذهب که به سبب گمان مال، او را شیعی گفته، در آن ایام کشته گردیدند و بسیاری از شیعیان محتاج و موالیان بی‌باج، که بنا بر عدم تمول سالم مانده، به مراتب عفو رسیدند» (ابن‌خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۷۳) یکی از مقتولان، شاعر بزرگ هلالی جغتایی (م. ۹۳۶ه.ق) بود که به گفته سام‌میرزا «در تسنن مشهور بود و عبیدخان اوزبک او را کشت که تو شیعه» ای (صفوی، ۱۳۱۴: ۹۴) این وضع در ۹۴۳ه.ق نیز که شهر به تسلط عبیدالله‌خان درآمد بود، تکرار شد. از جمله کشته‌شدگان، منشی‌ای از دوران سلطان‌حسین به نام میرمنشی بود. (ابن‌خواندمیر، ۱۳۷۰: ۳۲۰)

### ۱،۱،۲ مهاجرت به قلمرو بابرین

از کانونهای مهاجرت نخبگان ناراضی از سیاست مذهبی، قلمرو بابر، مؤسس سلسله بابرین یا گورکانیان است که همزمان با صفویه در سرزمینهای پیرامونی و نزدیک به خراسان سربرآورد و در شکل‌گیری جغرافیای آن روز خراسان اثر گذاشت؛ هرچند، ذکر این نکته لازم است که قلمرو بابر در اثر کشمکش با ازبکان، بازماندگان سلطان‌حسین، حاکمان قندهار و غیره خود دچار تغییرات و دگرگونیهای بسیاری بود. (علامی، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۵۰) به هر رو، این قلمرو از همان آغاز مورد توجه نخبگان مهاجر قرار گرفت؛ اگرچه این کانون در این گونه از مهاجرت، هرگز قابل مقایسه با کانون قلمرو ازبکان نیست. دلیل این امر، براساس آنچه از منابع می‌توان دریافت به احتمال بسیار، اظهار تشیع بابر بوده است. (ریاض‌الاسلام، ۱۳۹۱: ۳۰-۳۱) اما با بسط قدرت و توسعه قلمرو بابر، زمانی که او دیگر بهای سنگین این تغییر مذهب ظاهری خود را داده و درواقع از آن طرفی نبسته بود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۹۱: ۳۶) عالم و مدرسی از خاندان شیخ‌زین‌الدین خوافی، به نام شیخ نورالدین محمد از هرات خارج شده و به بابر پیوست. تصریح خواندمیر به «تعصب مذهب تسنن» در علت مهاجرت خوافی شکی باقی نمی‌گذارد و این نکته که وی از ۹۲۶ تا زمان مرگش در ۹۲۸ه.ق «در ظل عاطفت آن پادشاه عالی‌جاه به موجب دلخواه اوقات» می‌گذرانیده، گویای این واقعیت است که مقصد انتخاب‌شده، شرایط مناسب و مورد نظر را داشته است. (خواندمیر، ۱۳۷۹: ۲۳۷-۲۳۸)

### ۲,۱,۱,۲ مهاجرت به قلمرو ارغونیان

کانون کوچک، بسیار کم‌اهمیت‌تر و البته کم‌دوام‌تر قندهار به‌عنوان پایتخت حکومت ارغونیان نیز نخبگان هرات را جذب می‌کند. این کانون در قرن دهم و در اواخر حکومت سلطان حسین بایقرا، اگرچه جزئی از قلمرو تیموریان به شمار می‌آمد، لیکن تحت حکومت حاکمی به نام امیر ذوالنون ارغون به صورت نیمه‌مستقل اداره می‌شد و البته از همان زمان تا ۹۲۸ ه.ق که سرانجام به دست بابر افتاد، هرچند مورد طمع قدرت‌های پیرامونی خود قرار داشت، حالت نیمه‌مستقل خود را در زمان امیر یادشده و فرزندان او حفظ کرد. (ریاض-الاسلام، ۱۳۹۱: ۴۳-۳۹) بدین ترتیب، در نخستین سالهای حکومت صفوی، قندهار را نیز باید در شمار قلمروهای جداگانه سیاسی‌ای دانست که کوشش و تلاش صفویه برای ضمیمه کردن آن نتیجه‌ای نبخشیده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۴۱) و با توجه به نزدیکی به هرات، طبیعی است که مورد توجه نخبگان مهاجر واقع شود و اما نخبه‌ای که از مهاجرت او به قندهار و علت آن، اطلاعات خوبی در دست است؛ سیدزین‌العابدین معروف به امیرمراض از دانشمندان و مدرّسان هرات در زمان سلطان حسین بایقرا و شیبک‌خان ازبک است. (خواندمیر، ۱۳۷۹: ۲۲۶؛ صفوی، ۱۳۱۴: ۹۲-۹۳؛ واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۵) این نخبه در ۹۱۹ ه.ق که شاه‌اسماعیل برای راندن ازبکان از خراسان و هرات به سوی شرق حرکت کرده بود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۴۹؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۹۵) «به سبب تعصب در مذهب تسنن از هرات به طرف قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت.» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۴۹)

### ۳,۱,۱,۲ مهاجرت به قلمرو جامان سند

مولانا زاده ابهری، نخبه‌ای دیگر است که به سرزمین سند و قلمرو حاکمان آن یعنی «جامان» و در زمان حکومت جام‌فیروز (Jam Feruz) (۹۱۴-۹۳۳ ق/۱۵۰۸-۱۵۲۷) وارد شد. هرچند، خواندمیر در علت مهاجرت ابهری صراحتی ندارد؛ لیکن از نشانه‌ها و قرینه‌هایی چون اظهار مهارت او در «علم حدیث و فقه حنفی و شافعی» و همچنین مهاجرت «در همان سال [۹۱۹ ق] که امیرمراض از هرات به جانب قندهار رفت» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۳۳) و

نیز عنوان «مفتی» در ترجمه‌های مجالس‌النفائس (نوایی، ۱۳۶۳: ۹۲ و ۲۶۷) می‌توان علت مهاجرت این نخبه را اگر نه لزوماً تعصب در مذهب، نارضایی از سیاست مذهبی صفویه دانست، مطلبی که در تاریخ‌سند (نوشته حدود ۱۰۰۹ ه.ق) نیز به‌رغم اختلافاتی از جمله سال مهاجرت- تأیید می‌شود: «عبدالعزیز ابهری محدث و مولانا اثیرالدین ابهری و مولانامحمد پسران او که هر یکی عالمی متبحر بوده، به موضع کاهان تشریف فرموده... و آمدن ایشان از هرات به سبب خروج شاه‌اسماعیل در شهر سنه ثمان عشر و تسعمایه بوده.» (بکری، ۱۳۸۲: ۷۶-۷۷) و نیز «با دو پسر بعد از واقعه شیخ‌الاسلام از هرات جهت عصمت دین بگوشه دیار سند تشریف آوردند... و به درس طلبه این دیار کمال اشتغال نمودند... و حکام وقت کمال رعایت ایشان بجای آورده مرضی می‌ساختند.» (بکری، ۱۳۸۲: ۱۹۹)

### ۴,۱,۱,۲ مهاجرت به قلمرو ازبکان

مهاجرت بسیاری از نخبگان واردشده به قلمرو ازبکان را می‌توان به دلیل نارضایتی از سیاست مذهبی صفویه دانست؛ اگرچه طبق قاعده رایج در منابع به ندرت به این موضوع تصریح می‌شود؛ لیکن، به استناد نشانه‌ها و قراین و به‌ویژه گزارشهایی که از عملکرد نخبه در قلمرو ازبکان در دست است، تقریباً در این نکته تردیدی باقی نمی‌ماند. چنان که از منابع برمی‌آید در میان این دسته از نخبگان، ظاهراً مولانا حاجی محمد تبریزی از شاگردان شیخ-الاسلام احمد تفتازانی را باید نخستین کسی دانست که به ماوراءالنهر مهاجرت کرده است؛ واصفی چنین می‌آورد: «از جفا و ایذاء قزلباشان فرار نموده به سمرقند آمدند، و آن وقتی بود که حکومت سمرقند به بایرپادشاه تعلق داشت، جناب مولانا را اعزاز و اکرام نموده، در مدرسه الغیبیک‌میرزا مدرس گردانیدند.» (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۵۶-۵۷) و از آنجا که بابر در ۹۱۷ ه.ق با همکاری صفویه توانست بر سمرقند دست یابد، ورود تبریزی نیز باید مربوط به همین سال باشد؛ افزون بر این، گزارش خواندمیر درباره‌ی زمان مهاجرت وی (۹۱۶ ه.ق) به دقیق‌تر شدن زمان مهاجرت و علت و انگیزه آن کمک می‌کند: با توجه به زمان تسلط صفویه بر هرات (رمضان ۹۱۶ ه.ق) تبریزی باید در سه‌چهار ماه باقی‌مانده این سال سفر

خود را آغاز کرده باشد و از آنجا که در حبیب‌السیر از مهاجرت دو عالم دیگر مولانا شمس‌الدین بردعی و مولانا اسماعیل تبریزی نیز در همین سال یاد می‌شود، مسأله نارضایی از سیاست مذهبی قوت بیشتری می‌یابد. به هر رو، تبریزی با تسلط ازبکان بر سمرقند در اوایل ۹۱۸ ه. ق همچنان در ماوراءالنهر باقی ماند و حتی به صدارت عبیدالله‌خان ازبک رسید. پس از تبریزی باید از زین‌الدین محمود واصفی نام برد. واصفی، واعظ و منشی‌ای زبردست، همچنین شاعر و نویسنده پرکار و توانایی است که وی را از بنیان‌گذاران نثر ساده فارسی در سده دهم دانسته‌اند. (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۱۱۳؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۵۵۹؛ واصفی، ۱۳۴۹: هفدهم هجده) واصفی چنان که خود تصریح می‌کند به علت عدم تحمل سب و لعن صحابه در اواخر محرم ۹۱۸ ه. ق - حدود ۱۷ ماه پس از تسلط صفویه بر هرات - به عزم ماوراءالنهر از هرات خارج شده (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۵ و ۱۷-۱۸) و سالها بعد در همان سرزمین درگذشته است. در ۹۲۶ ه. ق نیز عالم، شاعر و نویسنده دیگری به نام مولانا عصام‌الدین ابراهیم اسفراینی (م. ۹۴۳ یا ۹۵۱ ق) از هرات به بخارا وارد شد. (نفیسی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۷ و ۶۲۳) خواندمیر، علت مهاجرت او را «به واسطه حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب به سیاق تاریخ نیست» می‌داند و وضع او را در ماوراءالنهر چنین توصیف می‌کند: «از وفور انعام و احسان عبیدالله‌خان محظوظ و بهره‌ور می‌گردد.» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۸)

## ۲، ۱، ۱، ۵ مهاجرت داخلی

گاه مقصد، جایی در قلمرو صفویه و در واقع بازگشت به سرزمینی است که نخبه دهه‌ها قبل، از آن به هرات وارد شده است. یکی از این نخبگان، عالمی به نام مولانا شمس‌الدین بردعی است. خواندمیر خروج او از هرات را در ۹۱۶ ه. ق آورده و چنین می‌نگارد: «مسموع می‌شود که حالا در شروان به افاده قیام می‌نماید.» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۸) با توجه به زمان نگارش حبیب‌السیر (۹۲۷-۹۳۰ ه. ق) می‌توان گفت که بودن بردعی در شروان، مربوط به این مقطع بوده است و اما در ترجمه قزوینی از مجالس‌النفائس، گزارشی بر متن افزوده

شده که از ورود بردعی به عثمانی و دربار سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ق/۱۵۱۲-۱۵۲۰) در ۹۱۷ه.ق خبر می‌دهد. (نوایی، ۱۳۶۳: ۳۷۰) می‌توان میان دو گزارش به این ترتیب جمع کرد که بردعی پس از گذراندن ملت‌زمانی از عثمانی خارج شده چنان که در ۹۲۷-۹۳۰ه.ق در قلمرو شروانشاهان بوده است؛ خاندانی که حکومت صفویه، مطابق الگوی خود در اداره بعضی سرزمینها، ناچار در ۹۰۶ه.ق فرمانروای آن را به عنوان «والی» شناخته بود. باید گفت والی تقریباً مستقل بوده و در ازای آن، خراج سالیانه می‌پرداخته و به نام شاه خطبه می‌خوانده و سکه می‌زده است. در شروان نیز تا پیش از ۹۴۵ه.ق حکومت والیان برقرار بوده است. این وضع و افزون بر آن، تسنن اکثریت مردم شروان، و شروانشاهان، می‌تواند از علت واقعی خارج شدن بردعی از هرات، رفتن به روم و سرانجام وارد شدن به شروان پرده بردارد. (فلور، ۱۳۸۸: ۱۱۲ و ۱۲۱-۱۲۲؛ رهبرن، ۱۳۴۹: ۱۴۳-۱۴۴) دیگر نخبه‌ای که در جوانی به هرات آمده و به تحصیل علوم دینی پرداخته بود و توانسته بود در زمان سلطان-حسین نه تنها به منصب قضا دست یابد، بلکه از همه قضات هرات، اختیار و اعتبار بیشتری بیابد، قاضی حسن اختیارالدین تربتی (م. ۹۲۸ق) است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۶-۳۵۵) اعتبار قاضی در زمان شیبیک‌خان ازبک نیز ادامه یافته بود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۷۷ و ۳۸۲) اما با تسلط صفویه بر هرات، قاضی در شرایط مخاطره‌آمیزی قرار گرفت؛ چنان که آمد صدر شاه وجود شیخ‌الاسلام تفتازانی را برای ترویج مذهب تشیع مانع دانست. قاضی نیز همراه شیخ‌الاسلام به حبس افتاد. گزارش امینی در این باره، در بردارنده نکاتی است که مشخص می‌کند در بازداشت قاضی، دو عامل مذهب و ثروت دخیل بوده است: «امیر اختیارالدین را که مرد فاضل و قاضی مذهب حنفی بود و به تمول و جمعیت مشهور به آن جناب [تفتازانی] همعنان ساختند... و قصه امیر اختیارالدین به مصادرات کشیده مبلغهای کلی از مال او به دیوان واصل گردید.» (امینی، ۱۳۸۳: ۳۵۹-۳۶۰) افزون بر این، مهاجرت دو پسر او به قلمرو ازبکان و منصب قضای آنان در ماوراءالنهر را نیز می‌توان دلیل دیگری بر تأیید عامل مذهب دانست. (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۲۴۴؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۵۸۵) به هر رو، هرچند سام‌میرزا از نظم مثنوی‌ای در اواخر عمر قاضی به نام شاه‌اسماعیل

خبر می‌دهد (صفوی، ۱۳۱۴: ۳۱) لیکن ناکامیهای قاضی در دوران صفوی، سرانجام او را ناچار به برگشت به زادگاه خود و اشتغال به زراعت کرده است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۶)

## ۲،۱،۲ کشمکش‌ها و جنگ‌های طولانی با ازبکان

با تسلط صفویه بر خراسان و هرات، دهه‌هایی متمادی از کشمکش و جنگ با ازبکان آغاز شد که در نتیجه آن به‌ویژه هرات، در خطر محاصره‌های طولانی، و گاه تسلط ازبکان قرار گرفت. این وضع، ثبات و آرامش لازم برای حفظ، ادامه رشد و بالندگی فرهنگی دوره تیموری را از میان برد.

## ۲،۱،۲ مهاجرت به قلمرو ازبکان و بابر

فخرالدین علی صفی (۸۶۷-۹۳۹ ق) فرزند ملاحسین واعظ کاشفی از نویسندگان، شاعران و واعظان تربیت‌یافته دوره تیموری هرات است. بنابر گزارشی مربوط به ۹۳۲ ه. ق «قایم‌مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هرات... بنصیحت و ارشاد فرق عباد می‌پردازد.» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۴۵) این مطلب به‌وسیله سام‌میرزا نیز که دوبار و از جمله از ۹۲۸ تا ۹۳۵ ه. ق بر خراسان حکم رانده و در هرات مستقر بوده، تأیید می‌شود. (صفوی، ۱۳۱۴: ۶۸) بدین‌سان، ظاهراً علی صفی توانسته است در دوران صفوی، موقعیت خانوادگی خود را حفظ کند؛ اما آنچه سرانجام، کار را بر او سخت کرده، وضعیت نابه‌هنگار زندگی در هرات بوده است. در رمضان ۹۳۸ ه. ق عبیدالله‌خان ازبک طبق روش خود بار دیگر شهر را در محاصره گرفت، این محاصره نزدیک به یک‌سال و نیم تا ربیع‌الاول ۹۴۰ ه. ق به درازا کشید. کار بر حصاریان، چنان سخت شد که حکم به اخراج مردم شد و در شهر جز غازیان و شیعیان و تبرائیان کسی نماند؛ اما این نیز مشکل را چاره نکرد به گونه‌ای که برخی از سپاهیان ناچار شدند اسبان خود را رگ بزنند و از خون ارتزاق کنند. (ابن‌خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۷۹-۲۸۴) علی صفی، در این شرایط، راهی را برگزید که پیش از او، دیگر نخبگان در پیش گرفته بودند؛ او پس از آن که یک سال از ایام محاصره را در هرات گذرانده بود از شهر خارج شده به غرjestان و به نزد شاه‌محمدسلطان پناه برد. (صفی،

۱۳۳۶: ۱) هرچند که با فتح غرjestان در ۹۳۹ه.ق به دست صفویه (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۲۲۵؛ شاه‌طهماسب، ۱۳۴۳: ۲۲-۲۳) ناگزیر از برگشت شده و در «ظاهر» هرات درگذشت. (صفی، ۱۳۳۶: نه) این یورشها و محاصره‌ها در خروج دیگر نخبگان از هرات نیز-اگر نه به‌عنوان دلیل اصلی- تأثیرگذار بوده است؛ برای نمونه، دربارهٔ زمان مهاجرت ابراهیم قانونی به همراه دو نخبه دیگر، خواندمیر و حقیری چنین آمده است: «در دهم جمادی‌الآخره سال نهصد و سی و چهار (۹۳۴ه...) از هرات که در محاصره ازبکان بود رهسپار هندوستان» گردید. (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۱)

## ۲،۲ حمایت علمی و فرهنگی

چنان که آمد نخبگان بررسی شده در این جستار را به طور کلی، باید نخبگان فرهنگی‌ای دانست، که بسیاری در دوران تیموری و شیبک‌خان ازبک به امور سیاسی نیز وارد شده‌اند؛ بدین ترتیب، آشکار است که چقدر زندگی و فعالیت آنان به فراهم بودن شرایط و مواد لازم در زمینه علمی و فرهنگی بازبسته بوده است. توصیف بابر از خراسان و هرات در زمان سلطان حسین به زیبایی، وضع مطلوب فرهنگی را به تصویر می‌کشد: «زمان سلطان حسین- میرزا عجب زمانی بود از اهل فضل و مردم بی‌نظیر خراسان و به‌خصوص شهر هری مملو بود هر کسی به هر کاری که مشغول بود همت و غرض او آن بود که هر کار را به کمال رساند.» (بابر، ۱۳۰۸: ۱۱۲) در دوران پس از ۹۱۶ه.ق البته نخستین شاه صفوی، خود شاعر و علاقه‌مند به ادب و هنر، و مایل به تشویق و حمایت نخبگان فرهنگی بود؛ در این باره، نمونه‌هایی از درخواستهای او از نخبگان هرات برای آفرینش آثار نظم و نثر در دست است: امینی، عبدالله مروارید، هاتفی و ریاضی تربتی؛ اما، واقعیت آن است که چنین اقداماتی زودگذر بوده و نمی‌توانسته است تداوم وضع پیشین را ضمانت کند؛ چرا که با خروج شاه از خراسان، این حاکمان و صاحب‌منصبان شهر بوده‌اند که باید زمینه‌های مناسب را فراهم می‌آورده‌اند؛ حال آن که، عواملی مانع از تحقق این امر می‌شده است؛ نخست آن که دهه-های متمادی صرف نیرو در امور نظامی، به طبع مجالی برای دولتمردان هرات باقی نمی‌گذاشته است؛ امری که البته مخصوص به این شهر نبوده و به کل قلمرو صفوی نسبت داده

شده است. (براون، ۱۳۴۵: ج ۴، ۳۸-۳۵؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۴۰۹-۴۰۸) لیکن، این عامل به-ویژه در هرات و خراسان در نتیجه عوامل دیگری نیز تشدید می‌شده است. توضیح مطلب آن که فرمانروایی قزلباشان با پیشینه و علایقی متفاوت از اسلاف تیموری و افزون بر آن، درگیری آنان با صاحب‌منصبان تاجیکِ علاقه‌مند به امور علمی و فرهنگی، باعث از میان رفتن موقعیتهای مناسب گاه‌به‌گاه شده است. در این باره می‌توان به دو صاحب‌منصب تاجیک که دست‌کم از حمایت آنان در پیدایش کتاب بزرگ تاریخی این دوره، حبیب‌السیر اطلاعاتی در دست است، اشاره کرد. نخستین ایشان امیرغیاث‌الدین محمد بن امیریوسف رازی (م. ۹۲۷ق) از نخبگان بزرگ هرات، و دومین شخصیت خواجه حبیب‌الله ساوجی (م. ۹۳۲ق) است. خواندمیر، نگارش حبیب‌السیر را در اوایل ۹۲۷ه.ق با تشویق امیرمحمد شروع نمود اما با کشته شدن او به دستور امیرخان موصللو حاکم قزلباش هرات در چند ماه بعد، اثر ناتمام ماند تا سرانجام با تشویق خواجه حبیب‌الله، وزیر دورمش خان شاملو (لله شاهزاده ساممیرزا و درواقع حاکم خراسان) نگارش اثر از سر گرفته شد و در ۹۳۰ه.ق به نام او به پایان رسید. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۱، ۹-۴) اما ساوجی نیز در ۹۳۲ه.ق به دست قزلباشان کشته شد. (ابن‌خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۳۷-۲۴۳) بدین ترتیب، شگفت نیست که نخبگان بزرگی چون آصفی، آگهی و غیره به دور از پیوند با حکومت و بی‌بهره از حمایت و پشتیبانی به زندگی خود ادامه داده باشند. آصفی هروی (۱۸۵۳-۹۲۱ق) وزیرزاده‌ای شاعر است که گاهی در سایه تربیت امیرعلیشیر و گاه در ملازمت بدیع‌الزمان میرزای تیموری بوده است. (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۳۳؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۲۳) از واپسین سالهای زندگی این شاعر بزرگ در روزگار ازبکان و صفویه، چیزی که به ربط و پیوند او با دستگاه حکومت مربوط باشد و یا گزارشی از مجالسی که شاعرانی چون آصفی در آن حضور داشته باشند، ظاهراً وجود ندارد؛ چنان که ساممیرزا نیز که خود در هرات حکومت داشته، در تذکره‌اش درباره آصفی چیزی بیش از آنچه در *مجالس‌النفائس و حبیب‌السیر* آمده، نیاورده است. (صفوی، ۱۳۱۴: ۹۸-۹۷) بدین‌سان، باید چنین پنداشت که زندگی آصفی در این زمان، به دور از دربار و حکومتیان و به گونه‌ای گوشه‌نشینی محدود بوده است و این، امری است که اگر



یک سوی آن را بتوان در استغنائی طبع وی دانست (آصفی، ۱۳۴۲: سی‌ونه-چهل) از دیگر سو، حتم که در وضع ناگوار و آشفته هرات و خراسان در سالهای پس از تیموریان ریشه داشته است؛ درواقع نیز بررسی زندگی دیگر شاعران مقیم، شواهد و دلایل استواری بر این ناگواری و آشفته‌گی اوضاع به دست می‌دهد؛ چنان که درباره آگهی، دیگر شاعر هرات این مطلب آشکار است. آگهی که در جوانی ملازم پسر سلطان حسین بایقرا بوده و داعیه صدارت او را داشته است (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۴۵؛ و آصفی، ۱۳۴۹: ج ۲، ۳۷۶-۳۷۲؛ صفوی، ۱۳۱۴: ۱۱۷) در دوره صفوی به کاری دست می‌زند که به خوبی نشانه آشفته‌گی و بی‌سامانی اوضاع اجتماعی است و آن سرودن «شهرآشوبی» در نکوهش تمامی دولتمردان و بزرگان هرات است. این کار به قطع دست راست و بریدن زبان او انجامید. (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۴۵؛ نوایی، ۱۳۶۳: ۱۴۳؛ صفوی، ۱۳۱۴: ۱۱۷-۱۱۸)

### ۱,۲,۲ مهاجرت داخلی

مهاجرت داخلی را اگرچه به علت حمایت و پشتیبانی در دیگر سرزمینها باشد؛ به هر رو، باید تأییدی بر از دست رفتن شرایط و اوضاع مناسب دوره تیموری هرات دانست؛ البته برای این گونه از مهاجرت نیز تا آنجا که منابع گواهی می‌دهند، ظاهراً به دشواری می‌توان نمونه‌ای به دست داد. بهزاد (م. ۹۴۲ق) نگارگر مشهور هرات را که با رعایت و حمایت امیرعلیشیر نوایی برآمده بود (بابر، ۱۳۰۸: ۱۰۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۶۲) شاه‌اسماعیل به مثابه گنجینه‌ای از هرات به تبریز برد. شیفته‌گی و علاقه شاه به این نخبه را از ماجرای پنهان کردن وی در غاری برای در امان ماندن از خطرات جنگ چالدران می‌توان دریافت؛ افزون بر این، بهزاد در ۹۲۸.ه.ق به دستور شاه‌اسماعیل به ریاست کتابخانه خاصه شاهی گماشته شد و در زمان شاه‌طهماسب نیز در این مقام ابقا شد. (منشی‌قمی، ۱۳۵۲: ۱۳۶-۱۳۵؛ فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۲: ۳۸۶-۳۸۵)

### ۲,۲,۲ مهاجرت به قلمرو بابریان

برابر استقصای گلچین‌معانی، آمار شاعرانی که در دوره صفوی از ایران به هند مهاجرت کرده‌اند، ۷۴۵ نفر است که البته بسیاری از ایشان، جزو طبقات و اصناف دیگری مانند

حکیم، ادیب، فقیه و دانشمند (۱۱۸ تن) به شمار می‌آیند. گلچین معانی سپس شمار کسانی را که در آن سرزمین منصبی به دست آورده و حتی به زر سنجیده شده‌اند، به دست داده است. از این ۷۴۵ تن، ۶۶۱ تن به قلمرو بابریان وارد شده‌اند و از جمله ۹ تن در زمان بابر، ۳۳ تن در زمان همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه.ق) و در زمان جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۳ ه.ق) ۲۵۹ تن و ۳۶۰ تن در زمان دیگر فرمانروایان به نزد بابریان رفته‌اند. (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ج ۱، چهار- شش) این مطلب به خوبی، فراهم بودن زمینه و شرایط مناسب اجتماعی و فرهنگی را برای جذب نخبگان در قلمرو بابریان، و همچنین روند رو به اوج آن را آشکار می‌سازد. از شمار نخبگان هرات، نخستین نخبه‌ای که از پیوستن او به بابر اطلاع در دست می‌باشد، محمد طالب است. در ترجمه‌های *مجالس النفایس*، او جوانی مشغول کسب علم که اکثر اوقات معما می‌گوید، معرفی شده است (نوایی، ۱۳۶۳: ۷۵ و ۲۵۰) محمد طالب سرانجام مانند بسیاری از همتایان خود، به منصبی اداری دست یافت و سالها به صدارت بدیع‌الزمان میرزای تیموری پرداخت و چون از «سعادت خدمت» محروم ماند به درگاه بابر رفته و مقرب شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۰) تا آن که در ۹۱۸ ه.ق در جنگ میان بابر و عبیدالله‌خان ازبک کشته شد. دیگر نخبه‌ای که در ۹۱۷ ه.ق و در زمان فتح سمرقند به بابر پیوست و پنج‌شش سال در نزد او ماند، حسن‌علی جلایر متخلص به «طفیلی» است (بابر، ۱۳۰۸: ۱۱۱) که در زمان سلطان حسین از جمله حکام بود و همچنین مناصبی چون «پروانچی‌گری» داشت. (نوایی، ۱۳۶۳: ۱۰۸) با بالا گرفتن کار بابر، مهاجرت دیگر نخبگان هرات نیز به سوی او آغاز شد؛ از جمله چنان که آمد در ۹۲۶ ه.ق نخستین شخصیت از خاندان شیخ‌زین‌الدین خوفاقی به بابر پیوست و در زمانی دیگر، برادر او شیخ‌زین و دایی‌اش شیخ‌ابوالوجد فارغی (م. ۹۴۰ ق) به سوی بابر رفتند. شیخ‌زین بهره‌مند از «اقسام فنون» و عالمی بوده که در دوره صفوی تدریس می‌کرده است. از توصیفی نیز که خواندمیر درباره فارغی آورده، معلوم می‌شود که او صاحب فضل و کمال و عارف مسلک بوده (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴، ۳۵۶-۳۵۷؛ نثاری‌بخاری، ۱۳۷۷: ۱۴۲-۱۴۳) و البته از این دو شخصیت، افزون بر منابع یادشده در *بابرنامه* نیز به عنوان شاعر یاد شده است. (بابر، ۱۳۰۸: ۱۶۳-۱۶۴) از توصیف وضع آنان در

حین سفر، آشکارا می‌توان دافعه‌ها، و به‌ویژه جاذبه‌های دربار بابر را دریافت: «زمانی که این هر دو بزرگوار متوجه هند بودند از قلّاشی مفرط غیر از کهنه‌پوستینی با خود نداشتند» (بداؤنی، ۱۳۷۹: ج ۱، ۳۲۵) و سپس در هند فارغی برخوردار از الطاف بابر و پس از او، همایون بوده است. (نفیسی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۶۵۵؛ نثاری‌بخاری، ۱۳۷۷: ۱۴۲) شیخ‌زین نیز به صدارت رسیده و از شعری که شاعری مهاجر در وصف خانۀ او سروده، آشکار است که در رفاه می‌زیسته است. (نثاری‌بخاری، ۱۳۷۷: ۱۴۲-۱۴۳) گذشته از این، از او مسجد و مدرسه‌ای نیز در هندوستان باقی مانده است. (بداؤنی، ۱۳۷۹: ج ۱، ۳۲۲) دیگر نخبه‌ای که از هرات به مقصد قندهار (در این زمان تحت حاکمیت بابریان) خارج شد و در ۹۳۸ه.ق در همان شهر درگذشت، نرگسی (۸۷۶-۹۳۸ق) شاعری ابهری است که بیشتر عمر خود را در هرات گذرانیده و در زمان صفوی با خواجه‌حبیب‌الله ساوجی مربوط بوده و در پایان عمر مهاجرت کرده است. (صفوی، ۱۳۱۴: ۱۱۵-۱۱۶؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ج ۲، ۷۸۹) موج مهاجرت همچنان ادامه می‌یابد چنان که در ۹۳۴ه.ق و در حین محاصره شهر از سوی ازبکان، سه نخبه دیگر، مورّخ مشهور خواندمیر (۸۱۰-۹۴۲ق)، میرابراهیم قانونی خوشنویس، شاعر و قانون‌نواز (نویسی، ۱۳۶۳: ۱۳۹؛ صفوی، ۱۳۱۴: ۴۶؛ گلچین‌معانی، ۱۳۹: ج ۱، ۱۰-۱۱) و شهاب‌الدین حقیری (م. ۹۴۲) شاعر و معماگو (نویسی، ۱۳۶۳: ۸۵-۸۴) به مقصد قلمرو بابریان از هرات خارج شدند و در محرم ۹۳۵ه.ق موفق به دیدار بابر شدند. (بابر، ۱۳۰۸: ۲۲۲-۲۲۳) دربارهٔ پیوند خواندمیر با خواجه‌حبیب‌الله ساوجی پیشتر مطالبی آمد. از دو نخبه دیگر نیز، حقیری، همواره در مدح ساوجی شعر می‌سروده است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۲۴۶) بدین ترتیب، از جمع‌بندی گزارشها چنین می‌توان دریافت که دافعه‌هایی چون قتل ساوجی و درواقع از میان رفتن حمایت فرهنگی او- از خواندمیر و حقیری- همچنین اوضاع ناگوار شهر، و از سوی دیگر جاذبه‌های قلمرو بابر، باعث مهاجرت نخبگان نامبرده شده است. دربارهٔ جاذبه‌های مذکور نیز شواهد و مدارکی در دست است؛ به استناد نامه‌ای از خواندمیر، بابر خواهان سفر این نخبه به هند بوده است (نوائی، ۱۳۶۸: ۳۸۳-۳۸۴) دیگر آن که خواندمیر در زمان همایون به منصب تولّیت اوقاف رسیده (فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۲:

۳۶۴) و حقیری نیز نزد همایون تقرّب تمام داشته و دهی در نزدیکی دهلی به او داده شده است. (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۱۱۰-۱۱۱) دیگر نخبه‌ای که تاریخ سند از ورود او به سند - در زمان حکومت میرزاشاه‌حسن ارغونی (۹۲۸-۹۶۲ق) از سوی بایریان- و مرگ او در همان سرزمین خبر می‌دهد، شاعری عامی به نام حیدر کلوجه‌پز (م. ۹۵۸ق) است. (بکری، ۱۳۸۲: ۲۰۶)

### ۳,۲,۲ مهاجرت به قلمرو ازبکان

تسلط ازبکان بر ماوراءالنهر، و پاره‌هایی از خراسان نمی‌توانست به معنای نادیده انگاشتن یا قطع پیوندهای گوناگون مذهبی، علمی، فرهنگی و غیره با دیگر سرزمینها و از جمله هرات باشد؛ در واقع، نه تنها پیوند و رابطه ادامه یافت بلکه «تجدید حیات فرهنگی در این ناحیه به- وسیله آزار و اذیت مردم اهل تسنن در ایران و هرات در دوران حکومت شاه‌اسماعیل تقویت می‌شد زیرا شاعران و اندیشمندان فوج فوج به بخارا و دیگر شهرهای آسیای میانه مهاجرت می‌کردند.» (بچکا، ۱۳۷۲: ۱۵) با مدنظر داشتن عوامل دیگری - و نه تنها عامل مذهبی و آن هم به این شدت- می‌توان بر اعتبار این سخن افزود؛ به هر رو، از میان رفتن رونق کانون فرهنگی هرات در نزدیکی قلمرو ازبکان، در نتیجه عواملی چون عدم حمایت کافی علمی و فرهنگی، باعث مهاجرت نخبگان به قلمرو ازبکان شد و مطمئناً جدا از واقعیت پیوندها که خود ضرورت‌هایی را ایجاد می‌کرد، و ازبکان نمی‌توانستند، نسبت به آن بی‌اعتنا باشند، درگیری با صفویه نیز بر استقبال از نخبگان و توجه به امور آنها می‌افزود؛ واقعیتی که مهاجران نیز از آن غافل نبودند: «گفتند... شاه‌اسماعیل حکم فرموده که قصیده تن‌طرائی کمال اسماعیل اصفهانی را... شاعران خراسان تتبع نمایند. فقیر که این را شنیدم به خاطر گذرانیدم که مرا خود داعیه ملازمت آنچنان پادشاهان است... مناسب چنان می‌نماید که این دو قصیده را به مدح... جواب گفته شود، تا دست‌آویزی باشد به ملازمت آن دو پادشاه عالی‌جاه.» (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۸-۹) گرایش ازبکان به علم، شعر و ادب نیز پاسخ به چنین انتظاراتی را تسهیل می‌کرد؛ نمونه‌هایی از این گرایش و حتی شیفتگی را در شبیک- خان ازبک می‌توان در منابعی چون *مهمان‌نامه بخارا* دید (خنجی، ۱۳۸۹: ۲۹۵-۳۰۲) و

درباره دیگر خانان و سلطانان ازبک نیز مطالبی از این دست بسیار ثبت شده است. (فخری-هروی، ۱۳۴۵: ۲۸-۲۱؛ نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۱۲-۴۱) بدین سان، طبیعی است که در نخستین سالهای ظهور ازبکان، شاعر بزرگی چون بنایی به ملازمت شیبیک خان ازبک درآمده و به ملک الشعرايي و مناصبي ديگر برسد. (نوايي، ۱۳۶۳: ۲۳۳)

### ۳.۲ جذب در ساختار اداری

بسیاری از نخبگان اجتماعی و فرهنگی هرات در دوره تیموری و سپس در دوره شیبیک خان ازبک توانستند به علت تواناییهای علمی و فرهنگی خود، مناصبی به دست آورده و سالیان بسیاری در امور اداری و سیاسی باقی مانده، پیشرفت و ترقی کنند؛ اما، این وضع در دوران صفوی تغییر کرد؛ صفویه اگرچه برای امور دیوانی و اداری خود به عنصر تاجیک با پیشینه علمی و فرهنگی نیاز داشت؛ اما، در هرات پس از ۹۱۶ه.ق از شمار انبوه نخبگان (حتی با پیشینه اداری) صرف نظر از معدودی، کسی مجال ورود به ساختار اداری نیافت؛ امری که در بررسی علل آن، نخست می توان به عدم تمایل صفویه در به کارگیری نخبگان هرات اشاره کرد؛ چنان که برای نمونه در ۹۱۶ه.ق که شاه اسماعیل در هرات بود، در میان انتصابهایی که برای اداره این شهر و دیگر امور مملکت صورت گرفت، تنها امیر محمد بن امیر یوسف رازی بود که منصبی یافت. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۱۶؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۵۸-۳۶۰) این امر را دست کم در ابتدای کار می توان عامل اصلی و به احتمال زیاد ناشی از عدم اطمینان حکومت به نخبگانی دانست که بسیاری از ایشان در دوره پیشین مناصبی داشته اند؛ بنابراین طبیعی می نماید که نخبه ای چون خواجه عبدالرحمن متخلص به «وصلی» (نوايي، ۱۳۶۳: ۱۰۲) مدرس و قاضی دوران شیبیک خان ازبک، با آن که «در اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد، اما به واسطه کمال علم و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع در این ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات می گذراند.» (خواندمیر، ۱۳۷۹: ۲۴۳) دومین عاملی که به نظر می رسد در دور نگه داشتن نخبگان از امور اداری نقش اساسی داشته است؛ درگیری عنصر قزلباش با عنصر تاجیک یا به عبارت دیگر اهل شمشیر و اهل قلم است. (سیوری، ۱۳۶۳: ۲۸) این معنا را در بررسی کارنامه اداری دو نخبه صاحب منصب

این دوره آشکارا می‌توان دید: امیرغیاث‌الدین محمد بن امیریوسف رازی (م. ۹۲۷ق) در هرات نشو و نما یافته، به واسطه علم و دانش خود، در زمان سلطان حسین منظور نظر واقع شده و به عنوان مدرّس تعیین شده، همچنین در زمان فرزندان سلطان مورد توجه بوده و خواسته‌هایش برآورده می‌شده است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۸۱-۵۸۲) در واقع نیز اهمیت و اعتبار امیرمحمد را در دوران تیموری به‌رغم آن که صاحب‌منصب نبوده است، ضمن شرح وقایع آن روزگار به کرات می‌توان دید. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۰۹) در دوره صفوی، امیرمحمد برخلاف دیگر نخبگان از موقعیت ممتازی برخوردار شد؛ اما این که چه عاملی این امر را ممکن کرد، باید به همراهی آشکار او با صفویه اشاره کرد؛ به نوشته امینی در نخستین روزهای تسلط صفویه بر هرات، خطبه‌ای مشتمل بر «اظهار تویی به اهل‌البيت و تبری از اعدای ایشان» باید خوانده می‌شد، که انشای امیرمحمد بود. (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۵۱) به هر رو، این نخبه با ورود شاه‌اسماعیل به هرات در ۹۱۶ه.ق به منصب قضا (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۱۶؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۶۸) و با گذشت زمان به منصب‌های بسیار بالاتری نائل شد: در ۹۲۲ه.ق با انتصاب امیرخان موصلو به عنوان لّه طهمااسب‌میرزا فرزند شاه‌اسماعیل در هرات، حکم شد که صدارت شاهزاده «و پیشوایی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط و دادوستد اوقاف» متعلق به امیرمحمد باشد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۵۳) و افزون بر این، به «امارت» رسید؛ اما، این ارتقا مورد حسد امیرخان و دیگران قرار گرفته، به قتل وی انجامید. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۲-۵۸۳؛ صفوی، ۱۳۱۴: ۲۳) نمونه‌های دیگری که باید به آن اشاره کرد؛ خواجه‌جلال‌الدین میرکی و پسر او میرزاقاسم هستند. میرکی از صاحب‌منصبان بزرگ تیموری است که در دوره صفوی «وزیر سرکار بلخ» بوده است؛ لیکن در این مقام برای میرکی حادثه‌ای روی داده و آن بدگمانی جانشین حاکم در حین محاصره شهر در ۹۲۳ه.ق از سوی محمدزمان‌میرزای تیموری است؛ چنان که میرکی در پی همکاری با محمدزمان‌میرزا برآمده و چون کاری نتوانسته از پیش ببرد، ناچار با فرزندانش به سوی شاهزاده تیموری گریخته است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۹۷-۳۹۸ و ۶۱۷) از اطلاعاتی که درباره میرزاقاسم (م. ۹۳۲ق) پسر میرکی و حضور او در ساختار اداری صفویه در منابع باقی

مانده، می‌توان چنین استنباط کرد که این واقعه به معنای روگردانی میرکی و فرزندانش از صفویه نبوده، بلکه میرکی درواقع قربانی بدگمانی و یا به احتمال زیاد دشمنی صاحب-منصب قزلباش شده و این امر، ظاهراً به معنای پایان منصب اداری او بوده است و البته میرزاقاسم نیز که شاعر، خوشنویس و شطرنج‌باز و از جمله «انچکیان» دورمیش‌خان، لله سام‌میرزا حاکم هرات و مورد لطف او توصیف شده (خواندمیر، ۱۳۷۹: ۲۹۲) در غائله قتل ساوجی با حدود ۷۰ تن دیگر به دست قزلباشها کشته شد. (ابن‌خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۳۷-۲۴۲؛ شاه‌طهماسب، ۱۳۴۳: ۱۰-۱۱) بدین ترتیب، چنین می‌نماید که عامل اخیر-اگرچه به تنهایی- چنان نیرو و فشاری داشته است که جذب، و بقای نخبگان را در ساختار اداری به شدت تحت الشعاع قرار دهد؛ درواقع نیز تأثیر عامل یادشده را از طریق دقیق شدن در سرگذشت نخبگان دیگری چون نظام‌الدین عبدالرحی استرآبادی (خواندمیر، ۱۳۷۹: ۲۸۸) نورالدین محمد امامی (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۳۵-۳۳۶) و خواجه ضیاء‌الدین میرم کرمانی متخلص به «فغانی» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۶۰؛ نوایی، ۱۳۶۳: ۸۶) می‌توان ثابت کرد.

### ۱,۳,۲ مهاجرت به قلمرو بابریان

شمار کسانی که نزد بابریان به مناصبی در ساختار اداری دست یافتند، بسیار اندک است و البته، این امر طبیعی است چرا که در نخستین دهه‌های حکومت بابریان، نخبگانی که از هرات به قلمرو آنان رفتند نسبت به مهاجرانی که به قلمرو ازبکان وارد شدند، بسیار اندک بود؛ به هر رو، از این گونه مهاجران باید از شیخ‌زین (زین‌الدین خوافی) متخلص به «وفایی» (م. ۹۴۰ق) نام برد. مطابق آنچه در *بابرنامه* آمده است، پس از فتح دهلی شیخ‌زین جزء بزرگانی بوده که به شهر رفته و به نام بابر خطبه می‌خوانند (بابر، ۱۳۰۸: ۱۷۶) به هر رو، این نخبه در هندوستان «صدر مستقل» بابر شد (بداؤنی، ۱۳۷۹: ج ۱، ۳۲۲) و در زمان همایون به «امارت» رسید. (علامی، ۱۳۸۵: ۱۸۷) و دومین نخبه، خواندمیر است که در زمان همایون به تولیت اوقاف گماشته شد. (خواندمیر، نسخه خطی «نامه نامی»، به نقل از فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۲: ۳۶۴-۳۶۵)

### ۲,۳,۲ مهاجرت به قلمرو ازبکان

همگی نخبگانی که به قلمرو ازبکان وارد شده‌اند، صرف نظر از علت مهاجرت، در قلمرو ازبکان به گونه‌ای با خانان و سلطانان ازبک مربوط گشته و شماری به ساختار اداری وارد شده‌اند. دسته اخیر، بنایی (م. ۹۱۸ق) (قاضی عسکر، صدر)، تبریزی (صدر)، پسران قاضی اختیارالدین حسن تربتی (قاضی)، و واصفی (۸۹۰- بین ۹۵۸ تا ۹۷۳ق) (امام، قاضی عسکر) (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۶) را شامل می‌شود؛ افزون بر این نخبگان، باید از امیرصدرالدین یونس حسینی نیز یاد کرد. حسینی از مدرّسان مدارس هرات بود و در زمان شییک به منصب احتساب برگزیده شد، سپس استعفا داد و به درخواست حاکم ازبک بلخ به آن شهر رفت و به منصب شیخ‌الاسلامی گماشته شد. (خواندمیر، ۱۳۷۹: ۲۳۰)

### ۴،۲ نارضایی از تسلط صفویه

نارضایی از تسلط صفویه بر هرات و خراسان، همیشه صرفاً به مهاجرت و در واقع واکنشی انفعالی ختم نمی‌شود، بلکه گاه، نخبگان، نارضایی خود را از طریق همراهی با دیگر حکومت‌ها و کوشش برای موفقیت آنان نشان می‌دهند؛ هرچند که شکست در این راه، خود عامل دیگری برای مهاجرت است.

### ۱،۴،۲ مهاجرت به قلمرو ازبکان

سیدقاسم مشهور به میرمخدوم پسر سیدغیاث‌الدین مشهدی از صدور تیموری است. میرمخدوم در ۹۱۸ه.ق که ازبکان پس از شکست دادن سپاه امیرنجم ثانی در ماوراءالنهر به خراسان هجوم آورده بودند، از هرات به اردوی ازبکان رفت و آنان را به فتح هرات تشویق کرد. ظاهراً سیدغیاث‌الدین و پسر دیگرش میرک‌شاه در این کار نقشی نداشته‌اند؛ اما، پس از ورود شاه‌اسماعیل در ۹۱۹ه.ق برای دفع ازبکان از خراسان، مشهدی «مؤاخذ شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت» همراه پسرانش به ماوراءالنهر گریخت. (نوایی، ۱۳۷۹: ۱۸۱-۱۸۲)

### ۲،۴،۲ مهاجرت به قلمرو بازماندگان سلطان حسین بایقرا



بازماندگان سلطان حسین بایقرا پس از شکست از ازبکان و برآمدن صفویه به امید دست یافتن دوباره به حکومت، در خراسان و استرآباد کُوفری نشان دادند و از جمله نخبگانی که به شاهزاده مدعی تیموری، محمدزمان میرزا پسر بدیع‌الزمان میرزا پیوست، مورخ مشهور خواندمیر (۹۴۲-۸۸۰ق) است. بررسی زندگی این نخبه حاکی از ارتباط و پیوند فرهنگی و سیاسی تنگاتنگ با امیرعلیشیر و تیموریان است؛ او کتاب‌هایی به نام امیرعلیشیر و سلطان-حسین بایقرا دارد و همچنین در واپسین سال‌های حکومت تیموریان به مقام صدارت بدیع-الزمان میرزا رسیده است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: مقدمه، ۱۰ و ج ۴، ۳۸۲) به هر رو، این پیشینه و پیوند در ۹۲۰ه.ق که خواندمیر در غرjestان ساکن بود، باعث شد، محمدزمان میرزا که از مقابل سپاه صفویه در استرآباد گریخته و به غرjestان وارد شده بود، او را به همراهی دعوت کند. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۹۷) هرچند، این نکته که خواندمیر، چقدر به نتیجه اقدامات شاهزاده تیموری امید داشته و در این راه از خود همراهی نشان داده است، موضوع مهمی است؛ اما در اینجا، همین قدر باید افزود که او از این تاریخ (۹۲۰ه.ق) تا زمانی نامعلوم و پیش از اوایل ۹۲۷ه.ق که در هرات به نوشتن حیب‌السیر مشغول شده، با شاهزاده تیموری مربوط بوده است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۱، ۴)

### ۳. نتیجه‌گیری

در روند تحقق بخشیدن به یکپارچگی و وحدت سیاسی سرزمینها و نواحی گسترده و همچنین رسمیت یافتن تشیع به‌وسیله صفویه، ایالت خراسان و به‌ویژه مرکز آن شهر هرات در موقعیت و شرایط خاصی قرار گرفت. این موقعیت و شرایط خاص، نتیجه تحولات و رویدادهای سیاسی و مذهبی یادشده و تحولات و رویدادهایی در بیرون از قلمرو صفوی و گاه ناشی از تأثیر و بازخورد آنها بود. در چنین شرایطی، نخبگان فرهنگی و اجتماعی‌ای که پرورش‌یافته فضا و جو دوران تیموری هرات بودند، محیط اجتماعی خود را در این شهر متفاوت یافتند؛ نخستین امر، از میان رفتن ثبات و آرامش نسبی روزگار تیموری و به‌ویژه زمان سلطان حسین بایقرا بود که در این زمان به طور جدی به علت جنگهای طولانی صفویه و ازبکان برای تسلط بر خراسان از دست رفته بود، چنان که هرات بارها پس از

محاصره‌های طولانی و فرساینده میان این دو قدرت دست‌به‌دست می‌شد. سیاست مذهبی صفویه نیز دیگر عاملی بود که فرهنگ تساهل و تسامح حاکم بر محیط اجتماعی را از میان برده و به افراط و تفریطهایی از سوی صفویه و ازبکان در دوره‌های مکرر نسبتاً کوتاه تسلطشان بر این سرزمین منجر می‌شد و خود به گونه‌ای موثر، زندگی بسیاری از نخبگان را تحت تأثیر قرار می‌داد. در چنین شرایطی نخبگان یادشده دیگر نمی‌توانستند حمایت علمی و فرهنگی دوره تیموری را چشم داشته باشند. از دیگر سو، نخبگان صاحب وقوف در علوم و فنون و هنرهای مختلف در دوره تیموری همیشه مجالی برای نزدیک شدن به صاحب‌منصبان حکومتی و ورود به ساختار اداری داشتند؛ اما با برآمدن صفویه، تحت تأثیر عواملی مانند غلبه عنصر قزلباش و درگیری میان اهل شمشیر و اهل قلم، احتمال ورود یک نخبه هراتی در ساختار اداری بسیار اندک و آن نیز با مخاطرات بسیاری روبرو بود؛ اما وجود حکومتهایی در نزدیکی خراسان که در نتیجه وضع جغرافیایی خاص آن روز مانند شبه‌جزیره‌ای به قلمرو بابریان، ارغونیان، جامان سند، ازبکان و دیگر ایالات صفوی محدود می‌شد و وضع اجتماعی و فرهنگی متفاوت در این سرزمین‌ها، گزینه‌هایی گاه بسیار متفاوت را به نخبگان عرضه می‌کرد؛ برای نمونه نخبگانی که از سیاست مذهبی صفویه ناراضی بودند، می‌توانستند به قلمرو ازبکان یا بابریان وارد شوند و در آنجا به تدریس بپردازند. افزون بر این، این حکومتها از ورود نخبگان برای عهده‌دار شدن مناصب گوناگون در ساختار اداری استقبال می‌کردند. بدین ترتیب نخبگان هرات که طیف بسیار گسترده و متنوعی شامل شاعران، ادیبان، عالمان و غیر آن را تشکیل می‌دادند، مجموعه‌ای از دافع‌ها و جاذبه‌های مبدأ و مقصدهای گوناگون را پیش چشم داشته و بسته به علایق، انگیزه‌ها، پیشینه خود و غیر آن، باقی ماندن در هرات یا مهاجرت به سوی کانونهای گوناگون را برگزیدند.

## منابع

آصفی هروی، مقیم‌الدین بن نعمت‌الله (۱۳۴۲)، دیوان، تصحیح هادی ارفع، تهران: طهوری.

- ابن خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، به-  
کوشش غلامرضا طباطبائی، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح  
محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهمی*، تصحیح محمدرضا نصیری،  
تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بابر، ظهیرالدین محمد (۱۳۰۸ق)، *بابرنامه*، ترجمه عبدالرحیم خان‌خانان، تصحیح میرزا محمد  
شیرازی، بمبئی: ملک‌الکتاب.
- باتومور، تی. بی (۱۳۷۱)، *نخبگان و جامعه*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات دانشگاه  
تهران.
- بچکا، یرژی (۱۳۷۲)، *ادبیات فارسی در تاجیکستان*، ترجمه محمود عبادیان و سعید عبانزاد،  
تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.
- بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۷۹)، *منتخب‌التواریخ*، تصحیح توفیق سبحانی و مولوی احمد  
صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- براون، ادوارد (۱۳۴۵)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- بکری، محمدمعصوم (۱۳۸۲)، *تاریخ سند*، تصحیح عمر بن محمد داودپوته، تهران: اساطیر.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۱، قم: پژوهشکده  
حوزه و دانشگاه.
- حسینی قمی، قاضی‌احمد (۱۳۸۳)، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه  
تهران.
- خنجی، فضل‌الله (۱۳۸۹)، *مهمان‌نامه بخارا*، به‌اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، مقدمه جلال‌الدین همائی، زیر نظر  
سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- روشه، گی (۱۳۶۸)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.

- رهربرن، کلاوس (۱۳۴۹)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ریاض الاسلام (۱۳۹۱)، *تاریخ روابط ایران و هند*، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری-فرد، تهران: امیرکبیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۸۵)، *تذکره الشعراء*، تصحیح فاطمه علاقه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سیوری، راجر (۱۳۶۳)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب تهران.
- شاه‌طهماسب (۱۳۴۳ق)، *تذکره شاه‌طهماسب*، به اهتمام عبدالشکور مدبری، برلن: کاویانی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- صفوی، سام‌میرزا (۱۳۱۴)، *تحفه سامی*، تصحیح و مقابله وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
- صفی، فخرالدین علی‌بن حسین (۱۳۳۶)، *لطائف الطوائف*، تصحیح احمد گلچین‌معانی، تهران: شرکت نسبی حاج‌محمدحسین اقبال و شرکا.
- علامی، شیخ‌ابوالفضل (۱۳۸۵)، *اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند*، به کوشش غلامرضا طباطبائی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فخری‌هروی (۱۳۴۵)، *روضه‌السلطنین*، تصحیح عبدالرسول خیامپور، تبریز: دانشگاه تبریز.
- فرهانی‌منفرد، مهدی (۱۳۸۲)، *پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فلور، ویلم (۱۳۸۸)، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگه.
- گلچین‌معانی، احمد (۱۳۶۹)، *کاروان هند*، ج ۱، مشهد: چاپ و انتشارات آستان قدس مشهد.
- منشی‌قمی، قاضی میراحمد (۱۳۵۲)، *گلستان هنر*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- نثاری بخاری، حسن (۱۳۷۷)، *مذکر احباب*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مرکز.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، *تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی*، تهران: فروغی.
- نوابی، امیرعلیشیر (۱۳۶۳)، *تذکره مجالس النفائس*، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: کتاب‌فروشی منوچهری.
- نوابی، عبدالحسین (۱۳۷۹)، *رجال کتاب حبیب‌السیر*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹)، *بدایع‌الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.